

# رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات در نظریه‌های روابط بین‌الملل

محمد محمود رضا پور\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۱/۳۰

**چکیده:** مطالعه خلع سلاح و کنترل تسلیحات، یک رشته فرعی از مطالعات کلی روابط بین‌الملل است و تئوری‌پردازی در زمینه خلع سلاح و کنترل تسلیحات که از جمله سیاست‌های مهم دولت‌ها به شمار می‌رود، از جمله دغدغه‌های مهم این علم است. به خصوص با پیدایش بمب اتمی و تکامل دکترین‌های هسته‌ای، مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات به محور اصلی مطالعات استراتژیک تبدیل شده‌اند. نوشتار حاضر همانگونه که از عنوان آن پیداست، سعی دارد به بررسی جایگاه رژیم‌های بین‌المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات در تئوری‌های روابط بین‌الملل بپردازد و به طور دقیق‌تر این موضوع را بررسی کند که توصیف، تبیین و پیش‌بینی تئوری‌های مطرح روابط بین‌الملل در مورد رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات چیست؟ برای بررسی این مسئله، ابتدا عناصر اصلی و دیدگاه‌های اساسی مربوط به خلع سلاح و کنترل تسلیحات در روابط بین‌الملل را از نظر گذرانده و رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات را براساس تئوری‌های مطرحی چون رئالیسم و نئورئالیسم، لیبرال و نئولیبرالیسم، سازه‌انگاری، مارکسیسم و وابستگی و پست‌مدرنیسم مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** رژیم‌های بین‌المللی، خلع سلاح، کنترل تسلیحات، نظریه‌های روابط بین‌الملل.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد پیوسته، رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی، ورودی ۱۳۸۰، دانشگاه امام صادق (ع).

## مقدمه

محققان خلع سلاح و کنترل تسلیحات، ریشه‌های ایده‌های مربوطه را به دوران بسیار گذشته و زمان پدیدار شدن رویکردهای ایده‌آلیستی و رئالیستی نسبت می‌دهند و در این راستا، تفکرات فلاسفه و مورخان همچون توسیدید، ماکیاولی و کانت را از جمله دیدگاه‌هایی می‌دانند که حداقل در شکل‌گیری مبانی معرفت‌شناسی و برخی از عناصر مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات تأثیرگذار بوده‌اند (عسگرخانی، ۱۳۷۷: ۱۹).

برگزاری کنفرانس‌های لاهه در سال ۱۸۹۹ و انعقاد کنوانسیون‌های لاهه در خصوص حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و محدودسازی جنگ، اولین رویکرد چندجانبه در زمینه خلع سلاح و کنترل تسلیحات است که بعداً با انعقاد کنوانسیون‌های متعدد برای خلع سلاح و کنترل سلاح‌های مختلف اعم از متعارف و غیرمتعارف ادامه یافت (بلوجی، ۱۳۸۱: ۴۰). با توجه به این تحولات بود که متفکرانی همچون ویلسون، برنارد برودی، توماس شلینگ، و فلیپ گرین، نظریات مختلفی پیرامون رد یا تأیید خلع سلاح و کنترل تسلیحات ارائه کردند. دوره مدرن تفکرات خلع سلاح و کنترل تسلیحات نیز از آغاز قرن ۲۰ بوده که با مرور زمان و به تدریج نضج گرفته و البته مسیری پرفراز و نشیب را تاکنون طی کرده است.

## ۱- بررسی مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات

### ۱-۱- معنا و هدف خلع سلاح و کنترل تسلیحات

خلع سلاح<sup>۱</sup> در معنای دقیق آن به فرآیندی اطلاق می‌شود که در نهایت به نابودی کامل تمام یا یک دسته خاص تسلیحات می‌انجامد و کنترل تسلیحات<sup>۲</sup> در معنای مضیق و سنتی آن، ناظر بر تحدید کمی یا کیفی برخی از انواع تسلیحات است (Heffrey, 1989: 272). این دو، واژگانی قدیمی در ادبیات حقوق و روابط بین‌الملل هستند که بر «مذاکره پیرامون تسلیحات نظامی به منظور کاهش آنها تا حد صفر یا حداقل تا سطوح بسیار پایین» (Carter, 1998: 4)، یا «انهدام و همچنین کاهش روش‌های اقدام دولت‌ها به جنگ» (Mathews & Mc Cormack, 1999: 47) اطلاق می‌شوند. به عبارت دیگر، اصطلاح

کنترل تسلیحات و خلع سلاح دو اصطلاح مترادف اما متفاوت برای دستیابی به یک هدف کلی یعنی امنیت ملی هستند که در عین این که هدف و وضعیتی مطلوب تلقی می‌شوند، در واقع ابزاری برای رسیدن به آن هدف نیز هستند.

گرچه هدف مستقیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات، کاهش و تحدید ذخایر موجود و خودداری از توسعه و گسترش سلاح‌ها در آینده و نهایتاً نابودی تسلیحات تولید شده است لیکن این خود، از یک هدف غیرمستقیم ولی بنیادین و اصلی نشأت می‌گیرد که می‌توان آن را هدف نهایی خلع سلاح دانست و آن چیزی نیست جز «امحای جنگ» و تعلیم وضعیت صلح در سراسر جهان و برای همه زمان‌ها.

این هدف اصلی برای خلع سلاح، از این جهت مورد اهتمام جامعه جهانی قرار گرفته است که ابزارهای جنگی با تبدیل شدن به موضوع مسابقه تسلیحاتی، منشا اختلافات و خطرات را علیه دولت‌هایی که از جنگ‌افروزی طرف مقابل واهمه دارند، افزایش می‌دهد. اما به هر حال، رویکرد خلع سلاح اعم از این که به شکل کامل (حذف کامل تسلیحات مگر برای امنیت داخلی) و یا جزئی (حذف نوع خاصی از تسلیحات) باشد، در هر صورت از طریق کاهش جنگ‌افزار به هدف خود خواهد رسید. در نقل قول آزاد از کلاوزویتس گفته شده که خلع سلاح، استمرار سیاست با کاهش ابزارهای نظامی است (Booth, 1975: 89).

## ۱-۲- تاریخچه

خلع سلاح مبتنی بر افکار و تمایلات ایده‌آلیستی برگرفته از کانت و کنترل تسلیحات برگرفته از رئالیسم است. طرفداران کنترل تسلیحات، برخلاف معتقدان به خلع سلاح، جنگ‌افزارها و تسلیحات نظامی را حتی در تقویت صلح و امنیت بین‌المللی مثبت ارزیابی کرده و می‌کنند. این متفکرین، دکترین بازدارندگی را موفق‌تر از دکترین خلع سلاح و به عنوان عاملی برای ممانعت از وقوع جنگ و حمله نظامی می‌دانند. آنها جنگ را پدیده‌ای غیراخلاقی تلقی نمی‌کنند و در صورت لزوم، توسل به جنگ برای تأمین و تقویت امنیت ملی را لازم می‌دانند. اما برای بررسی جایگاه خلع سلاح و کنترل تسلیحات در عصر حاضر، باید به سال‌های پیش از جنگ جهانی اول رجوع کرد. در این برهه، بازیگران جامعه سنتی

بین‌الملل که ابتدا برای از بین بردن امکان جنگ، به روش‌هایی غیر از خلع سلاح نظیر ایجاد مراجع داوری متوسل می‌شدند، با وقوع جنگ جهانی اول به بی‌اثر بودن این گونه علاج‌ها پی بردند و به تلاش برای خلع کامل قدرت‌ها از سلاح‌های مخرب روی آوردند. به همین خاطر، برگزاری کنفرانس‌های صلح لاهه در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، نخستین تلاش‌ها در زمینه خلع سلاح را نمایان کرد و از آن پس، این فرآیند به صورتی سازمان یافته‌تر دنبال شد.

اما با وقوع جنگ جهانی دوم و ناتوانی در کنترل دولت‌های متجاوز و یاغی که جنگ و توسل به زور را برای رسیدن به مطامع خود، سازگارتر از راه‌های مسالمت‌آمیز از قبیل خلع سلاح می‌دانستند، کنترل تسلیحات طرفداران بیشتری یافت و در کنوانسیون‌ها و قراردادهای بین‌المللی اعم از دوجانبه یا چندجانبه نمود بیشتری پیدا کرد.

گرچه با پایان یافتن جنگ جهانی اول، تحولات بنیادین در نظام بین‌الملل پدیدار شده بود و از این دوره به عنوان «تحول نوین حقوق کنترل تسلیحات و خلع سلاح» (Carter, 1998: 4) یاد کرده‌اند اما به جز انعقاد معاهده ورسای برای خلع سلاح آلمان، جامعه ملل نتوانست در کنترل تجارت بین‌المللی تسلیحات و تقلیل نیروهای مسلح زمینی دولت‌ها توفیقی به دست آورد.

به طور خلاصه، جهان در فواصل سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۶ شاهد تلاش‌های چشمگیر برای دستیابی به خلع سلاح بود، در حالی که سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۸۶ به واسطه قالب شدن این فضای فکری که امکان خلع سلاح کامل میسر نیست، کنترل تسلیحات رهیافت مسلط به شمار می‌رفت. بنابراین، متعاقب سال ۱۹۸۶ دستیابی به امنیت در نیم کره شمالی از طریق ترکیبی از این دو رهیافت تعقیب شد که در آن فرض اصلی خلع سلاح دست نخورده باقی ماند اما در اجرای روش‌ها با توجه به ممکن نبودن رسیدن به اهداف عالی خلع سلاح، بر کنترل تسلیحات تأکید شد (شیهان، ۱۳۷۸: ۲۶۱).

### ۱-۳- سوژه شدن کشورهای جهان سوم در فرآیند خلع سلاح

یکی از ویژگی‌های اساسی خلع سلاح و کنترل تسلیحات، ماهیت بین‌المللی آنهاست. به نحوی که رویکرد حصول به آنها، مذاکره بین‌المللی در فضایی حاکی از وجود حداقل روحیه همکاری میان دولت‌هاست و نتیجه این تلاش‌های مبتنی بر اصل برابری حقوقی در مشارکت و اعلام نظر، انعقاد یک معاهده بین‌المللی خواهد بود (فلسفی، ۱۳۷۹: ۱۵).

در زمینه جایگاه مفاهیم خلع سلاح، کنترل تسلیحات و کاهش<sup>۳</sup> یا تنظیم تسلیحات، گفته می‌شود که واژه کنترل تسلیحات گرچه ابتدا در دهه ۱۹۵۰ برای تفهیم انعقاد یک معاهده بین‌المللی تحدید مسابقه تسلیحاتی پدیدار شد و در مقابل خلع سلاح قرار گرفت لیکن اینک آن‌چنان معنای وسیعی یافته است که امروزه خلع سلاح و سایر مفاهیم فوق، زیر مجموعه اجزای آن تلقی می‌شوند (Goldblat, 1982: XV).

بر این اساس، محتوای نظام نوین کنترل تسلیحات عبارتست از:

تثبیت، کاهش یا از میان برداشتن انواع خاصی از تسلیحات، جلوگیری از برخی اقدامات نظامی معین، تنظیم و قانونمندی کاربردهای تسلیحات، منع نقل و انتقال اقسام مهمی نظامی، کاهش خطر وقوع جنگی تصادفی، تحدید کاربرد برخی سلاح‌ها و ابزارهای جنگی در درگیری‌های مسلحانه و اعتمادسازی میان دولت‌ها از طریق ایجاد شفافیت بیشتر در زمینه‌ها و عرصه‌های نظامی (Mathews&Mc Cormack, 1999: 57).

بنابراین نظام کنترل تسلیحات به مفهوم و معنای عام آن، چهار هدف اساسی را دنبال می‌کند: کاهش درد، رنج و صدمه بر جمعیت و نیروی انسانی دولت‌ها در صورت وقوع جنگ، کاهش مخارج تسلیحاتی و در نتیجه تقلیل هزینه‌های جنگ (جونز، ۱۳۷۳: ۱۹۸)، مشارکت در مدیریت منازعات مسلحانه از طریق ارایه چهارچوبی برای مذاکره میان طرف‌های متخاصم و نهایتاً کاهش تنش‌ها.

نظام کنترل تسلیحات گرچه در مباحث حقوقی و در نهادهای بین‌المللی (اعم از منطقه‌ای و جهانشمول) استقرار مسلم یافته است اما نهادی عاری از انتقاد نیست. در کنار مخالفت‌های طرفداران نظامی‌گری و گسترش تسلیحات، اغلب حقوق‌دانان ضمن قبول وضعیت‌های موجود و محاسن نظام کنترل تسلیحات برای جهانی عاری از سلاح، جنگ و

خشونت، از محتوای معاهدات منعقد شده در چارچوب این نظام و رویکردهای آنها و به ویژه نحوه عمل دولت‌ها در ایفای تعهدات کنترل تسلیحاتی خود، بسیار نگرانند و آنها را گام‌هایی به عقب و موجد افزایش موارد تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی پایدار می‌دانند.

زیاده‌خواهی برخی دولت‌های غربی و برخورد یکجانبه آنها با مقوله خلع سلاح و کنترل تسلیحات سبب شده است که این فرآیند، به ابزاری برای تأمین منافع انحصاری غرب مبدل شود و کشورهای ضعیف در این حوزه صرفاً به عنوان «سوژه»، یعنی موضوعات یا اشخاصی که قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل برای آنها وضع می‌شود، تلقی شوند و نه واضعان حقیقی؛ و وضعیت خلع سلاح هسته‌ای، شاهدی آشکار بر این مدعاست (ساعد، ۱۳۸۳: ۶۶).

با وجود آنکه اصرار دولت‌های در حال توسعه بر التزام کشورهای توسعه یافته به عدم تولید و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی، عامل اصلی تکوین حقوق خلع سلاح بوده است، اگر این کشورها سایر تدابیر خلع سلاح را با تئوری توطئه می‌سنجند و اصل را بر مغایرت این رژیم‌ها با منافع ملی جهان سوم قلمداد می‌کنند، به خاطر مشاهده بی‌اعتنایی‌هایی است که کشورهای توسعه یافته در قبال مسئله خلع سلاح‌های کشتار جمعی روا داشته‌اند و از سازوکار معاهدات خلع سلاح استفاده‌های تبعیض آمیز کرده‌اند (میرزایی ینگجه، ۱۳۷۳: ۷۷).

## ۲- جایگاه رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات در تئوری‌های روابط بین‌الملل

### ۲-۱- رئالیسم<sup>۴</sup>

این نظریه که ریشه در اندیشه و فلسفه مورخان و فیلسوفان غربی چون توسیدید، ماکیاولی و هابز دارد، بعد از جنگ جهانی دوم به صورت منظم توسط «هانس مورگنتا»<sup>۵</sup> در حوزه روابط بین‌الملل ارائه شد. فلسفه بدبینانه ماکیاولی و هابز، انسان را موجودی شرور، خودخواه و منفعت طلب تعریف می‌کرد که شرارت، پرخاشگری، خودپرستی و خشونت را در ذات خود دارد. رئالیست‌ها نیز به همین نحو، انسان را بد ذات می‌دانستند که خشونت و

منازعه در سرشت وی امری طبیعی و غریزی است. پس کشورها نیز چون انسان‌ها مهمترین دغدغه‌شان بقا و ادامه حیات است، به همین گونه با دیگران تعامل می‌کنند.

کشورها حتی از افراد نیز بیشتر احساس ناامنی می‌کنند، چون در نظامی قرار دارند که فاقد هرگونه مرجع و اقتدار مرکزی مشروع است که از به کارگیری زور و خشونت جلوگیری کند. در چنین وضعیتی، کشورها ارجحیتی بالاتر از امنیت و قدرت ندارند. در نتیجه قدرت طلبی امری طبیعی در روابط بین‌الملل است و تأمین آن حتی با توسل به زور و جنگ نیز جایز است.

با تأکید رئالیست‌ها بر وضعیتی شبیه به وضعیت طبیعی در روابط بین‌الملل، اتکا بر سیاست قدرت، بی‌اعتمادی به ترتیبات نهادی برای همکاری بین‌المللی، عدم باور به امکان تغییر معنادار در روابط بین‌الملل و تداوم جنگ در روابط میان دولت‌ها، در وضعیت آنارشی حاکم بر روابط بین‌الملل کلیه دولت‌ها باید در پی کسب قدرت باشند زیرا دولت‌ها تنها به وسیله قدرت می‌توانند از خود محافظت کرده و رفاه شهروندان خود را بالا ببرند. به عبارت دیگر به خاطر محروم بودن نظام سیاسی بین‌المللی یا اجتماع دولت‌ها از وجود هرگونه مرجع مرکزی برای حل و فصل اختلافات و تخصیص منابع کمیاب، این به عهده یکایک اعضاست که برای کسب و حفظ هر آن چه می‌توانند تلاش کنند و برای حفظ خود در مقابل تهدیدات خارجی روی پای خود بایستند (دویچ، ۱۳۷۵: ۲۴۵).

بررسی رویکرد مکتب واقع‌گرایی در مورد رژیم‌ها، این مسئله را نشان می‌دهد که ساختار نظام بین‌الملل در این مکتب، دولت محوری<sup>۶</sup> است؛ بدین معنی که بازیگران اصلی دولت‌ها و فقط دولت‌ها هستند و سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی، افراد و سایر بازیگران، همه نمایندگان دولت‌ها هستند.

به علاوه، توزیع قدرت در این مکتب نابرابر<sup>۷</sup> فرض می‌شود بدین معنی که دولت‌ها دارای قدرت یکسان نیستند اما به رغم این مسئله، همه دولت‌ها وظایف یکسان دارند و آن تلاش برای تأمین منافع ملی است. علاوه بر این، اصل حاکم بر نظام بین‌الملل نیز از نگاه آنها هرج و مرج است و هیچ قانونی بر نظام جز هرج و مرج حاکم نیست. پس در این

صورت، آنچه مهم است توزیع قدرت در نظام بین‌الملل است و این مسئله است که جایگاه دولت‌ها را در این نظام نشان می‌دهد.

از دید رئالیست‌ها، ترس از استثمار شدن، توان وابستگی متقابل را به برانگیختن همکاری و شکل‌گیری هویت جمعی محدود می‌کند. با افزایش وابستگی متقابل، بازیگران در مقابل یکدیگر آسیب‌پذیرتر می‌شوند و در نتیجه دلیل عینی‌تری برای احساس عدم امنیت دارند (ونت، ۱۳۸۵: ۶۰).

دو عامل عمده در چشم‌انداز رئالیست‌ها مانع همکاری در رژیم‌های مربوط به امنیت می‌شود: عامل اول ملاحظات مربوط به دستاوردهای نسبی است. در دنیای رئالیست‌ها، کشورها نگران تعادل قوا هستند و نه تنها در مورد امکان همکاری در میان خود، بلکه از نحوه توزیع دستاوردهای ناشی از همکاری به منزله مهم‌ترین موضوع نیز نگرانند. در حالی که تمام کشورها مایلند سود مطلق خود را به حداکثر برسانند ولی به این نیز می‌اندیشند که در یک قرارداد، منفعتشان بیشتر از دیگران باشد یا حداقل بدتر از دیگران نباشد.

اگر سود نسبی مورد توجه قرار گیرد، کشورها باید مراقب باشند که سود چگونه تقسیم می‌شود و این تلاش‌ها، همکاری را به خصوص در عرصه‌های امنیتی پیچیده می‌کند. مسائل مربوط به دستاوردهای نسبی، بیشتر در حوزه امنیت مطرحند تا موارد دیگر؛ چرا که موضوعی است که با حیات کشورها دست و پنجه نرم می‌کند. در نتیجه، همکاری امنیتی از همکاری در دیگر حوزه‌ها بسیار مشکلتر خواهد بود (Jones, 1995: 60).

عامل دیگر به خدعه، فریب و در نتیجه، ترس دولت‌ها از درگیر شدن در موضوع همکاری مربوط است. چرا که در وضعیت آنارشی، در صورتی که منافع اساسی کشورها مطرح باشد، این امکان وجود دارد که آنها به خدعه و فریب متوسل شوند. این گروه بر خطرهای ناشی از فریب تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که این موضوع، به ویژه در حوزه امنیت مانع از ایجاد همکاری خواهد بود (قاسمی، ۱۳۷۹: ۸۶).

در چنین ادبیاتی است که خلع سلاح و کنترل تسلیحات به عنوان یکی از موضوعات حساس همکاری میان دولت‌ها سر بر می‌آورد و با مسائل امنیتی و نظامی کلان ارتباط پیدا می‌کند. طبیعی است که واقع‌گرایان نسبت به مسئله خلع سلاح با دید خوبی



نگاه نمی‌کنند چرا که برخلاف منطق خلع سلاح، آنها داشتن تسلیحات را ضامن تأمین امنیت می‌دانند و ادبیات خلع سلاح را با تعاملات در جهان واقع منطبق نمی‌دانند. اما با توجه به نگرانی‌های جهانی حتی در جبهه رئالیسم از پدیده افزایش سلاح و مسئله «مسابقه تسلیحاتی» بین کشورها، آنها بر مسئله کنترل تسلیحات گردن می‌نهند چرا که حداقل، کنترل تسلیحات نسبت به خلع سلاح با ادبیات رئالیسم سازگارتر است.

ریشه اساسی مشکل رئالیست‌ها با مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات، این است که مهمترین اصل در ایجاد و حیات یک رژیم خلع سلاحی، همکاری بین بازیگران است و اصولاً دیدگاه رئالیست‌ها در مورد همکاری میان دولت‌ها خوشبینانه نیست. به خصوص اگر قرار بر همکاری امنیتی و نظامی باشد، این مسئله وضعیتی بغرنج‌تر به خود می‌گیرد.

اما با همه این تفاسیر، همکاری از نظر رئالیست‌ها غیرممکن نیست. آنها معتقدند دولت‌ها تنها در صورتی دست به همکاری خواهند زد که این سیاست در خدمت منافع ملی و در راستای افزایش قدرت ملی آنها باشد. مثلاً منطق توازن قدرت اغلب موجب می‌شود کشورها علیه دشمنان مشترک، اتحادهایی تشکیل دهند و با هم همکاری کنند یا کشورها از جمله رقیب یا متحدین، ممکن است برای حمله به یک کشور ثالث با یکدیگر همکاری کنند. به علاوه ممکن است معاملاتی که بازتاب توزیع قدرت باشد انجام گیرد و نگرانی‌های مربوط به فریب را مرتفع نماید. مهمترین عامل برای همکاری در دیدگاه رئالیست‌ها تلاش برای جلوگیری از مسابقات تسلیحاتی است و قراردادهای مختلف کنترل تسلیحات که در دوران جنگ سرد به امضای طرفین متخاصم رسید، شاهدهی بر این موضوع هستند (عبداله خانی، ۱۳۸۳: ۶۹).

اما همین همکاری‌ها نیز بسیار آسیب‌پذیر و شکننده است و چنانچه شرایط ایجاب نماید این همکاری‌ها نیز ناپایدار خواهد شد. حتی دولت‌هایی که بر اساس احتمالات می‌اندیشند و نه امکان شکل گرفتن بدترین وضعیت، مزایای همکاری را در بلندمدت کم می‌دانند و وابستگی خود به دیگران را به حداقل می‌رسانند چرا که همیشه نگران مسئله سود نسبی هستند (ونت، ۱۳۸۴: ۵۰۸).

## ۲-۲- لیبرالیسم<sup>۸</sup>

لیبرالیسم در جایگاهی مقابل رئالیسم قرار دارد و ذات دولت‌ها را مبتنی بر همکاری می‌داند. لیبرالیسم در روابط بین‌الملل به عنوان یک مکتب فکری، ریشه در خوشبینی عصر روشنگری قرن هیجدهم، لیبرالیسم اقتصادی قرن نوزدهم و ایده آلیسم ویلسونی قرن بیستم دارد. به نظر لیبرالیست‌ها، سیاست عبارت است از هنر خوب حکومت کردن یا حکومت خوب و سیاستمدار خوب نیز کسی است که عملکردش مطابق اخلاق و ارزش‌های انسانی باشد.

لیبرالیسم اعتقاد دارد که انسان‌ها قابلیت یادگیری داشته و تعلیم پذیرند و در نتیجه می‌توانند رفتارهای خود را تغییر دهند. پس آنها باید رفتار و عملکرد نابهنجار و غیراخلاقی خود را بر اساس موازین اخلاقی و انسانی تغییر داده و رفتار بهنجار و اخلاقی را پیشه کنند (کلومیس، ۱۳۷۵: ۵۱).

به طور کلی، محصول تئوری لیبرال در رابطه با همکاری امنیتی بین بازیگران نظام بین‌الملل، تئوری «صلح دموکراتیک» است. این تئوری که ریشه در افکار کانت، لاک و لیبرالیسم اقتصادی دارد معتقد است که دولت‌های دموکراتیک صلح را بیش از جنگ ترجیح می‌دهند و به عکس نظام‌های استبدادی عمل می‌کنند که جنگ و توسل به زور را ترجیح می‌دهند. دلیل این مسئله، به زعم لیبرال‌ها این است که رهبران خودکامه ترسی از نتیجه اقدامات خود، حتی در صورت شکست ندارند اما رهبران دموکراسی‌ها به دلیل ترس بر کنار شدن از قدرت، کمتر به ماجراجویی می‌پردازند.

«امانوئل کانت» فیلسوف آلمانی نیز در کتاب «صلح ابدی» استدلال می‌کند که جمهوری‌ها یا به معنای امروزی آن، لیبرال دموکراسی‌ها به ندرت با هم می‌جنگند. استدلال کانت این است که بین ساختار داخلی کشور و سیاست خارجی آن پیوند وثیقی وجود دارد و در حقیقت، قانون اساسی دموکراتیک، یک شرط لازم و ضروری برای صلح است. طبق نظریه صلح دموکراتیک، چشم‌اندازهای همکاری اقتصادی و سیاسی و حفظ آن در میان دموکراسی‌های توسعه یافته، قوی‌تر است. چرا که این دولت‌ها گسترده‌ترین دامنه منافع مشترک سیاسی، نظامی و اقتصادی را دارند. بنابراین بیشترین امید را هم برای دستیابی به منافع‌های بزرگ و مطلق از طریق اقدام مشترک در اختیار دارند (ام. گریکو،

۱۳۸۵: ۳۷۵). پیروان لیبرالیسم از این گزاره که «دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند یا کمتر می‌جنگند»، حتی به این نتیجه می‌رسند که دموکراسی‌ها نفعی در ایجاد یک ارتش بسیار مسلح ندیده و حفظ توان دفاعی و گروه‌های شبه‌نظامی را به ارتش ترجیح می‌دهند. این در حالی است که اعتقاد لیبرال‌ها به نپرداختن دموکراسی‌ها به جنگ، با توجه به واقعیات عینی دهه‌های اخیر و دوره‌های تاریخی، مورد مشاجره زیادی است زیرا دموکراسی‌ها هم به جنگ متوسل شده‌اند و هم با غیردموکراسی‌ها بنا بر اقتضائات و منافع خود همکاری کرده و همکاری گرفته‌اند (Russett, 1990: 58) و اتفاقاً بزرگترین جنگ‌های اخیر دهه‌های پیشین از سوی دموکراسی‌ها بوده است.

البته لیبرالیست‌های جدید در توجیه همکاری کشورهای دموکراسی با کشورهای دیکتاتوری گفته‌اند، دولت‌های دموکراتیک وظیفه دارند برای ایجاد تفاهم با دشمنان بالقوه اعم از دموکراسی‌ها یا دیکتاتوری‌ها، از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز، مدیریت بحران و یافتن راه‌هایی برای توافق در مورد کنترل قدرت نظامی به منظور جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی، تلاش کنند.

مبحث مهمی که در مورد بررسی رژیم‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات در چارچوب نظریات لیبرالیستی و وابستگی متقابل وجود دارد، این است که بررسی و مشاهده اهداف و عناصر مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات نشان می‌دهد این مفاهیم با اهداف مکتب لیبرالیسم انطباق زیادی دارند. در واقع باید گفت که خلع سلاح و کنترل تسلیحات استنتاجی منطقی از تئوری لیبرال هستند و مفاهیمی چون صلح جهانی و امنیت دسته‌جمعی و حتی ایده‌های خلع سلاح و کنترل تسلیحات نیز از این تئوری و «کشورهای دموکراتیک» مورد بحث در آن، برخاسته‌اند.

البته این تئوری در تعریف خود از موضوع خلع سلاح و کنترل تسلیحات دچار تناقضاتی است چرا که در برابر تهدید حمله کشورهای دیگر، جوامع دموکراتیک خواه‌ناخواه مجبور به تقویت نظامی و پیشبرد توان تسلیحاتی هستند و این موضوع را لیبرالیسم نمی‌تواند توضیح دهد. به نظر می‌رسد به خاطر انطباق زیاد مفاهیم خلع سلاح و کنترل تسلیحات با رویکردهای خوشبینانه در لیبرالیسم باشد که برخی معاهدات خلع سلاح



و کنترل تسلیحات توان انطباق با فضای واقعی را در زمینه‌هایی ندارند و گزاره‌های آن‌ها در شرایطی خوشبینانه محقق می‌شود.

### ۳-۴- نئولیبرالیسم یا نهادگرایی نئولیبرال

نئولیبرالیسم یا نهادگرایی نئولیبرال یک تلاش نظری برای سازش لیبرالیسم با رئالیسم بوده است به گونه‌ای که نئولیبرالیسم با نئورئالیسم نقاط اشتراک زیادی دارد. نهادگرایان نئولیبرال نیز همانند نئورئالیست‌ها به نقش کشورها و قدرت آنها در نظام بین‌الملل اذعان دارند. هم‌چنین کشورها را بازیگران عاقل می‌دانند که درصدد به حداکثر رساندن منافع خود هستند و مهم‌تر این که آنان نیز نظام بین‌الملل را آنارشیک و فاقد یک مرجع و اقتدار مرکزی می‌دانند اما بر خلاف نئورئالیسم، نهادگرایی نئولیبرال به نقش سازنده نهادهای بین‌المللی در سیاست بین‌الملل، مستقل از توزیع قدرت بین کشورها اعتقاد دارد.

نئولیبرال‌ها به وجود عنصر ناسازگاری و درگیری در همکاری اعتقاد دارند و آن را بخش جدایی‌ناپذیر عملکرد دولت‌ها می‌دانند و آنچه را که لیبرال‌های کلاسیک با «دست نامرئی» آدام اسمیت به دنبال آن هستند، باور ندارند. آن‌ها می‌گویند دولت‌ها از نزدیک با یکدیگر همکاری می‌کنند ولی این همکاری‌ها به علت نزدیکی بیش از حد موجب سایش و اصطکاک می‌شود اما کار این‌جا خاتمه نیافته و دوباره تلاشی نو برای از بین بردن اختلاف آغاز شده و به همکاری جدید می‌انجامد (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۴۵).

گزینه عقلایی، مفروض اصلی نهادگرایان نئولیبرال است که مثل رئالیست‌ها، دولت‌ها را بازیگران سودجو در ساختار بین‌المللی بی‌نظم می‌دانند. آنها در توجیه همکاری و حتی امکان همکاری در محیط آنارشیک، به مسئله ارتباطات و روابط میان بازیگران عقلایی تأکید دارند. زیرا منطق سودجویی به آن‌ها حکم می‌کند تا زمانی که مبادله اطلاعات براساس قراردادهای خلع سلاح و کنترل تسلیحات، هزینه‌های اساسی به بار نیاورده است، این امر باید ادامه بیابد. در نتیجه با توجه به پایین بودن هزینه مبادله اطلاعات، آن‌ها ارتباط خود را همچنان حفظ کرده و به وضعیتی می‌رسند که منافع امنیتی طرف‌های قرارداد تأمین شود (Kdd, 2000: 323).

این مسئله با توجه به برتری علمی و تکنولوژیک کشورهای توسعه یافته، برای آنها کاملاً توجیه پذیر است چرا که این کشورها می توانند سازمان های بین المللی را با اطلاعات غیرمفید و تاریخ گذشته سرگرم کنند و همیشه دست برتر را در زمینه کسب اطلاعات سایر کشورها داشته باشند. به خصوص که از جمله ابزارهای کسب اطلاعات در رژیم های خلع سلاح و کنترل تسلیحات، دستگاه هایی هستند که توسط کشورهای توسعه یافته تولید می شوند و یا اغلب بازرسان کنترل تسلیحات، اتباع کشورهای توسعه یافته یا آموزش دیدگانی در این کشورها هستند.

نهاد گرایان نئولیبرال برای به مشارکت طلبدن کشورها در فرآیندهای همکاری جویانه و توجیه همکاری در جهانی که مملو از منفعت طلبی دولت محور است، اینگونه اظهار می کنند که وقتی امکان نیرنگ از سوی تمام طرف های قرارداد ممکن باشد، طرف های مزبور انگیزه زیادی برای ارائه اطلاعات نادرست نخواهند داشت و در علائمی که نسبت به یکدیگر ارسال می کنند، هزینه های دادن اطلاعات نادرست را نیز گوشزد می کنند. این مسئله با توجه به تفاوت سطح تکنولوژی بین کشورهای رقیب، دارای ابهاماتی است چرا که ضمن این که کشورهای توسعه یافته خود را ملزم به ارائه اطلاعات سری آن هم به کشورهای ضعیف تر نمی دانند، در صورت ارائه اطلاعات نیز، امکان تشخیص صحت و درستی اطلاعات رسیده از سوی دولت های جهان سومی وجود ندارد و به همین خاطر، امکان اجرایی شدن این استدلال را مورد خدشه قرار می دهد.

نهاد گرایان نئولیبرال اضافه می کنند که در قراردادهای خلع سلاح و به خصوص کنترل تسلیحات، شیوه های مختلف راستی آزمایی نیز پیش بینی شده و پاداش و تنبیهی که در اثر پایبندی یا عدم پایبندی نسبت به مقررات معاهدات مزبور در انتظار بازیگران است، آن ها را به رعایت صحیح تعهدات خود سوق می دهد. اما با توجه به ضمانت های ضعیف اجرایی این پاداش ها و تنبیهات و رویکردهای دوگانه در قبال وفا کنندگان و پیمان شکنان، پایبندی دولت های عضو به این معاهدات در فضایی ابهام آلود قرار می گیرد.

نهاد گرایان نئولیبرال از این جهت که سود نسبی و نابرابر حاصل از همکاری را قبول دارند، با رئالیست ها هم داستان هستند اما معتقدند تا زمانی که فاصله نابرابر

سود نسبی برای طرفین قابل قبول باشد، امکان همکاری وجود خواهد داشت (Powell, 1991: 20). اما واقعیت این است سود را نیز به راحتی نمی‌توان کمی کرد. حتی ممکن است سود کنونی بعداً برای افزایش توانایی‌های نظامی سرمایه‌گذاری شده و در واقع تبعات سود نابرابر هر چند جزئی در ابتدا، بعداً به شکاف بسیار زیاد بعدی بین طرف‌های قرارداد منجر شود.

یکی از مسائل مورد تأکید نهادگرایی نئولیبرال، اعتقاد به دوام رژیم‌ها حتی در صورت تغییر ساختار بین‌المللی‌ای است که آنها را ایجاد و تنومند کرده است. آنها به طور نمونه معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را مثال می‌زنند که بعد از فروپاشی نظام دو قطبی که ساختار آن در انعقاد قرارداد مزبور بسیار مهم بود، همچنان به حیات خود ادامه داده و نقض قواعد آن توسط عراق و کره شمالی و آزمایشات هسته‌ای هند و پاکستان نیز نتوانسته باعث نابودی این رژیم شود.

در مورد پیمان کشورهای آتلانتیک شمالی نیز همین استدلال مورد استفاده قرار گرفته است. چرا که امروزه، منازعه شرق و غرب پایان یافته، به طوری که یکی از اتحادیه‌ها فرو پاشیده و دیگری بخشی از قلمرو اتحادیه سابق را در خود جذب کرده است. عمر قرارداد به پایان رسیده، اما اعضا را همچنان در خود نگه داشته و تلاش‌ها برای انطباق این ابزار کهنه با شرایط جدید ادامه دارد؛ هر چند با مشکلاتی جدی نیز مواجه است. به هر حال، حضور ناتو حتی پس از فروپاشی رقیبی که در برابر آن تاسیس شده بود، بیش از رئالیسم از طریق نهادگرایی قابل فهم است (Hellmann & Wolf, 1993: 43). نهادگرایان نئولیبرال با استفاده از همین استدلال چنین نتیجه می‌گیرند که برخلاف نظر رئالیست‌ها، با افول و سقوط هژمونی آمریکا نیز آناارشی و بی‌نظمی به وجود نمی‌آید بلکه رژیم‌ها ثبات خود را پیدا می‌کنند. به هر حال این تئوری نیز هر چند زوایای پنهان را آشکار می‌کند اما در توضیح برخی پیش‌فرض‌های متضاد مثل آناارشی و سودجویی در ارتباط با همکاری دچار سکوت می‌شود.

### ۳-۵- مار کسب و مکتب وابستگی

مار کسب اقتصاد را زیربنا دانسته و سایر پدیده‌های اجتماعی را روبنای آن تصور می‌کند. نظریه پردازان مارکسیست معتقدند که منطق سرمایه داری باعث جنگ و منازعه بین کشورهای سرمایه داری می‌شود. کشورهای سرمایه داری مدرن ضرورتاً در منازعه و مناقشه با یکدیگر هستند تا قلمروهای اقتصادی خود را گسترش داده و به قلمرو کشورهای دیگر نیز نفوذ و رسوخ کنند. مارکسیسم بر پایه این فرض مبتنی است که روابط انسانی را به بهترین نحو از طریق تکیه روی مبارزه دو طبقه سرمایه دار و کارگر بر سر کنترل وسایل تولید می‌توان تبیین کرد. این مکتب، مدعی است پدیده‌های مهم روابط بین الملل را جدای از نابرابری طبقاتی، نظام‌های تولیدی و انقلاب‌های فناوری نمی‌توان شناخت. این مکتب کمتر به مناسبات میان دولت‌ها و بیشتر به جهانگیر شدن مناسبات اقتصادی و اجتماعی توجه دارد (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۴).

«نظریه ارتدوکسی»<sup>۹</sup> در مارکسیسم، سرمایه داری را علت بنیادی و اساسی تعارض و کشمکش در عرصه بین‌المللی می‌داند. دولت‌های سرمایه داری برای کسب منافع بیشتر، با یکدیگر و با دولت‌های سوسیالیستی به دلیل این که آنها را عامل تخریب و نابودی خود می‌دانند، به نبرد می‌پردازند. این اندیشه در افکار و آثار مارکسیست‌هایی، چون لنین، تروتسکی و استالین بازتعریف و بازنویسی شد.

در مقابل این نظریه، «نظریه وابستگی نئومارکسیستی»<sup>۱۰</sup> مطرح شد و توجه خود را به روابط میان قدرت‌های سرمایه داری توسعه یافته و دولت‌های کمتر توسعه یافته معطوف کرده است که با استثمار کشورهای توسعه نیافته به ثروت و توسعه دست یافته‌اند. از نظر نئومارکسیست‌ها، راه حل محو عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته و قرار گرفتن آنها در مسیر رشد و توسعه، اضمحلال نخبگان طفیلی در داخل این کشورها و برقراری یک حکومت انقلابی متعهد به توسعه مستقل در آنهاست.

سطح حقیقی تحلیل مارکسیست‌ها را می‌توان نظام جهانی سلطه و وابستگی دانست. در همین چارچوب، نظریه نظام جهانی را نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. نظریه نظام جهانی با توجه به کلان‌ترین سطح ممکن تحلیلی یعنی نظام جهانی و هم‌چنین توجه به نظام

اقتصاد سرمایه‌داری، مبحث روابط بین دولتها را در حاشیه قرار داده است. والرشتاین به عنوان یکی از طراحان اصلی این نظریه، عملاً جایی برای کارگزاری در نظام باقی نمی‌گذارد. از نظر وی دولتها محصول نظامند و در نتیجه نمی‌توانند برای تغییر آن کاری از پیش ببرند. وی نظام جهانی را نظامی تاریخی می‌داند که منطقی واحد و مجموعه‌ای از قواعد بر آن حاکم است که اشخاص و گروه‌ها در درون آنها و از طریق آنها در تأمین منافع خود و بر اساس ارزش‌هایشان با هم مبارزه می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۶۱).

در واقع ساختار نظام بین‌الملل از دید بزرگان مکتب وابستگی، جهان محوری است؛ آنها معتقدند که در دنیا یک محور وجود دارد و آن، محور کشورهای توسعه یافته صنعتی و در رأس آن آمریکا است. نویسندگان وابستگی به طور مستقیم رژیم‌های بین‌المللی را مطالعه نمی‌کنند اما معتقدند که قدرت اقتصادی عامل اصلی برای ایجاد رژیم‌ها و اصول و قواعد است و در آن، شکل یا شیوه تولید و تجارت نقش حساس دارد. بنابراین رژیم‌ها از خود استقلالی ندارند بلکه ابزاری در دست محوریت جهان یعنی آمریکا هستند. آنها وجود تناقض<sup>۱۱</sup> در رژیم‌ها را باعث تغییر رژیم‌ها می‌دانند. تحلیل مارکسیست‌ها از نظام سرمایه‌داری این است که نطفه انقراض سرمایه‌داری در خود آن نهفته است. در ادبیات رژیم‌های بین‌المللی به تضاد درونی توجه خاص شده است. مبارزه طبقاتی و تنش میان نیروها عامل اصلی تغییر تلقی می‌شود و مارکسیست‌ها نشان می‌دهند که مثلاً رژیم ارباب و رعیتی به وجود می‌آید و به خاطر تناقضات موجود در خود، محو می‌شود.

مسئله تناقض و تضاد درونی در رژیم‌ها آنقدر مهم هست که گاهی نویسندگان محافظه‌کار رژیم‌های بین‌المللی مانند اورن یانگ نیز به این تضاد درونی استناد کنند. در خصوص تضاد درونی در رژیم‌های امنیت می‌توان به مدل ریچاردسون اشاره نمود. کنث باولدینگ<sup>۱۲</sup> پژوهشی در این زمینه دارد و مدل ریچاردسون را برای تحلیل مسابقات تسلیحاتی به کار برده است (Boulding, 1963: 48). اما برای روشن شدن مطلب در خصوص رژیم‌های بین‌المللی و تضاد درونی، به عنوان مثال می‌توان به معاهده ۱۹۲۰ سوالبارد<sup>۱۳</sup>، گات<sup>۱۴</sup> و منشور سازمان ملل اشاره نمود.



معاهده سولبارد از یک طرف به اعضای معاهده حق استفاده از منابع جغرافیای مورد بحث را بی‌قید و شرط تفویض می‌نماید و از طرف دیگر اعطای حاکمیت مطلق به این کشور را مجاز نمی‌داند. گات در ماده یک خود به تجارت آزاد تکیه می‌کند و در ماده ۲۴ ترتیبات منطقه‌ای را برای کشورهای منطقه مجاز می‌داند. منشور سازمان ملل از یک طرف اصل حاکمیت را مقدس‌ترین اصول می‌داند و از طرف دیگر در صورت بروز جنگ داخلی در یک کشور به طریقی که امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای را بی‌ثبات نماید؛ شورای امنیت اجازه دخالت اقتصادی و نظامی علیه آن کشور مستقل برخلاف اصل حاکمیت را دارد. به نظر مارکسیسم، همین مسئله موجب نابودی رژیم‌ها می‌شود.

### ۳-۶- سازه‌انگاری<sup>۱۵</sup>

سازه‌انگاران معتقدند که هیچ امر بیرونی، به خودی خود وجود ندارد بلکه آنچه که هست توافقات بین‌الذهانی است و بر این اساس، حقیقت‌ها توسط انسان‌ها ساخته و فهم می‌شوند. مهم‌ترین خصیصه متمایز سازه‌انگاری در قلمروی هستی‌شناختی است. سازه‌انگاری، سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناختی رابطه‌ای می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد. از همین رو، یک تحلیل سازه‌انگار از مسئله همکاری، بیشتر بنیان‌شناختی دارد تا رفتاری. زیرا به شناختی بین‌الذهانی می‌پردازد که ساختار هویت و منافع، یعنی ساختار بازی را به مثابه امری برون‌زا نسبت به خود تعامل تعریف می‌کند و این تعامل نمونه‌ای از آن قرار می‌گیرد. سه گزاره مهم سازه‌انگاری عبارتند از:

یک. با توجه به این که ساختارها به رفتار بازیگران اجتماعی و سیاسی، اعم از افراد و کشورها شکل می‌دهند، ساختارهای هنجاری یا عقیدتی به همان اندازه ساختارهای مادی حایز اهمیت هستند.

دو. فهم این که چگونه ساختارهای غیرمادی هویت‌های بازیگران را مقید می‌کند، از این نظر حایز اهمیت است که بر چگونگی تعریف منافع و به تبع آن، کنش‌های بازیگران تأثیر می‌گذارد.

سه. عاملان<sup>۱۶</sup> و ساختارها به صورت متقابل تأسیس و ایجاد می‌شوند.

به خاطر این طرز تفکر، ایده و فرهنگ در مکتب سازه‌انگاری جایگاه مهمی دارند. از نظر این تئوری، معمای امنیتی صرفاً به دلیل داشتن سلاح‌های هسته‌ای توسط دولت‌های دارنده به وجود نمی‌آید بلکه ظهور این معما به دیدگاه دولت‌ها نسبت به یکدیگر بستگی دارد. به عنوان مثال، برای امریکا صدها بمب هسته‌ای رژیم صهیونیستی کمتر از ۲ بمب فرضی کره شمالی خطرناک است، زیرا رژیم صهیونیستی مناسبات دوستانه با امریکا دارد اما کره شمالی روابط دوستانه‌ای ندارد. بنابراین این بمب نیست که تهدید ایجاد می‌کند بلکه مسئله مهم‌تر، رویکرد دولت‌ها به یکدیگر است.

از نظر سازه‌انگاران، ساختارهای اجتماعی مبتنی بر سه عنصر هستند: دانش مشترک، منابع مادی و رفتارها. نخست، ساختارهای اجتماعی تا حدی با فهم مشترک، انتظارات یا دانش تعریف می‌شوند. این‌ها بازیگران را در شرایط خاصی قرار داده و ماهیت مناسبات آن‌ها را اعم از همکاری یا ستیزه‌جویی مشخص می‌کنند. به عنوان مثال، معمای امنیتی یک ساختار اجتماعی مشکل از فهم بین‌الذهانی است که در آن دولت‌ها به قدری نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند که ذهنیت‌های منفی نسبت به مقاصد یکدیگر دارند و در نتیجه می‌خواهند منافع خود را از طریق خودیاری تأمین کنند. یک جامعه امنیتی نیز ساختار اجتماعی متفاوتی است که مبتنی بر دانش بوده و دولت‌ها با اطمینان و اعتماد به یکدیگر می‌خواهند اختلافات را بدون جنگ حل کنند. این وابستگی ساختار اجتماعی به ایده نشان می‌دهد که سازه‌انگاری دیدگاهی ایده‌آلیستی نسبت به ساختار دارد (Wendt, 1995: 73). سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که برای برقراری صلح و همکاری بین‌المللی باید هنجارهای مقوم و تنظیم‌کننده نظام بین‌الملل را به گونه‌ای تغییر داد که کشورها اندیشیدن و عمل کردن بر مبنای رئالیسم را متوقف کنند. برای رسیدن به چنین نظام صلح‌آمیزی، باید هویت و منافع کشورها را تغییر داد.

به عبارت دیگر، باید تفکر و تصور آن‌ها از خود و روابطشان را با دیگر کشورها تغییر داد. از آن جا که در این نظریه، ادراکات و انتظارات بین‌الذهانی تعیین‌کننده رفتار کشورها است، پس برای برقراری صلح، کشورها باید از تصور خود به صورت بازیگران خودپرست دست کشیده و خود را به عنوان بخشی از یک اجتماع واحد با منافع مشترک

تعریف کنند. اساساً سازه‌انگاران امیدوارند که برنامه نرم‌افزاری رئالیستی حاکم بر کشورها و نظام بین‌الملل را با نرم‌افزار دیگری که بر هنجارهای اشتراکی استوار است، عوض کنند. وقتی این جای‌گزینی صورت گرفت، کشورها با یکدیگر همکاری خواهند کرد و جهان سیاست صلح‌آمیزتر خواهد شد (Mearsheimer, 1994: 10).

البته سازه‌انگاری نیز مثل بسیاری از تئوری‌ها دارای یک تفسیر مشخص نیست و قرائت‌های مختلفی از آن ارائه شده است ولی به طور کلی، الگوی تئوریک آن‌ها مبتنی بر رابطه ساختار عامل است. بر اساس این مکتب، همکاری امنیتی از تعامل میان ساختاری میانه‌رو و عاملی که معتقد به آن ساختار است، ظهور می‌کند و به زعم سازه‌انگاران، این رابطه هم به صورت انتزاعی و هم با توجه به رویدادهای تاریخی ثابت شده است.

سازه‌انگاران برای کارشناسان، متخصصان و سازمان‌های غیردولتی نقش زیادی قائل هستند. این سازمان‌ها که در صورت واقعی خود با عضویت کارشناسان و با هدف پیشبرد ایده خود در کنار و حتی در مقابل دولت تشکیل می‌شوند، نقش مهمی در تحقق اهداف جامعه مدنی در سطح داخلی و خارجی دارند. این بدین معنی است که کارشناسانی از کشورها وجود دارند که برخلاف منافع کشورهای خود و در مسیر آنچه که این سازمان‌ها از آنها می‌خواهند، حرکت می‌کنند.

از نظر سازه‌انگاران، این سازمان‌ها عموماً طرفدار ارزش‌های انسانی هستند و همین ارزش‌ها هدایتگر سازمان‌های مزبور در زمینه تقویت و پیشبرد عملی خلع سلاح نیز هستند. به عنوان مثال، می‌توان به نقش موثر سازمان‌های غیردولتی در تدوین کنوانسیون مین ضدنفر اشاره کرد که با استفاده از حضور کارشناسانی از برخی کشورها در جلسات موازی با مذاکرات کنوانسیون مزبور، به شکل‌گیری معاهده‌ای خلع سلاحی به رغم برخی مخالفت‌ها و اشکالات برخی کشورها به مفاد این معاهده کمک کردند (Risse-Kappen, 1995: 95).

علاوه بر شکل‌گیری نهادهای خلع سلاح و کنترل تسلیحات، از نظر سازه‌انگاران نقش بعدی این نهادها در شکل‌دادن و تکامل هویت دولت‌ها نیز مهم است و این، تأثیر نهادهای مزبور در شکل‌دادن و تکامل هویت دولت‌ها را در طول زمان نشان می‌دهد. در نهایت نقش خرده فرهنگ‌ها در تقویت یا پیشبرد اهداف کلان‌تر را نباید فراموش کرد. به

عنوان مثال نظامیان عموماً به جای سیاست خلع سلاح و یا کنترل تسلیحات، از سیاست‌های تقویت بنیه نظامی حمایت می‌کنند.

در یک نگاه کلی، در حالی که سازه‌انگاران زوایای جدیدی را توضیح می‌دهند که تئوری‌های قبلی ناتوان از آن هستند، ضعف‌هایی نیز بر این تئوری مترتب است. مثلاً عدم امکان پیش‌بینی و یا امکان شک در مورد اصیل و واقعی بودن تفسیر از یک موقعیت، نمونه‌ای از این دست است. به خصوص، در صورتی که یک کشور یا نمایندگان و کارشناسان آن، دچار اشتباه در برداشت یک موقعیت شوند و آن را بر دیدگاه‌های خوشبینانه تفسیر کنند در حالی که کشور مقابل آنها، مبتنی بر دیدگاه‌های رئالیستی تصمیم‌گیری و اقدام کند، به شدت متضرر خواهند شد.

### ۳-۸- پست مدرنیسم

پست مدرنیسم یک تئوری اجتماعی است که پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد ولی تنها از دهه ۱۹۸۰ وارد ادبیات روابط بین‌الملل شده است. هدف آن آگاه کردن افراد از زندان ذهنی رویکرد مدرنیته به جهان است و به اعتقاد آنها، حقیقت عینی اصلاً وجود ندارد به همین خاطر، به پست مدرن‌ها، لقب شالوده‌شکن نیز داده‌اند (Jackson & Sorensen, 1996: 231).

تقریباً همه کسانی که به بحث درباره پست مدرنیسم می‌پردازند، به دشواری یا ناممکن بودن ارائه تعریفی از آن اعتقاد دارند. به بیان «پورتر»<sup>۱۷</sup> پست مدرنیسم بیشتر بر اساس نفی مدرنیسم تعریف می‌شود تا انسجام درونی خود آن. از سوی دیگر پست مدرنیسم مبتنی بر زبانی مغلق و پیچیده است و مطالعه آثار این مکتب مستلزم آشنایی با طیف وسیعی از ادبیات از جمله فلسفه، نقد ادبی، زیبایی‌شناسی و... می‌باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۵۲).

پست مدرنیست‌ها در عرصه روابط بین‌الملل ادعا کرده‌اند که قرائت مخالفی را در این رشته مطرح می‌کنند. به نظر آنها مفهوم پایه‌ای حاکمیت و دولت‌های ملی دارای حاکمیت مرکزی نظریه مدرن روابط بین‌الملل است که اساس آن فروریخته و قطعیت و شمول خود را از دست داده است. در قرائت جدید آنها، چیزی که در گذشته در متن بود می‌تواند به حاشیه رانده شوند و آن مفاهیم و موضوعاتی که حاشیه‌ای تلقی می‌شدند،

می‌توانند در متن مطالعات بین‌المللی قرار گیرند. سیل اصلی حملات پست مدرنیست‌هایی چون «دردیان»، «اشلی» و «واکر»، واقع‌گرایی است. آنها به دنبال باطل کردن مفروضه‌های اصلی رئالیسمی هستند که داعیه نشان دادن واقعیت در عرصه بین‌المللی و شناخت آن از طریق ابزارهای علوم تجربی را دارد.

پست مدرنیسم هویت را امری برساخته می‌داند که با شکل دادن به مرزهای مصنوعی قوام می‌یابد و در ورای این مرزها، دیگربودگی سرکوب می‌شود. پست مدرنیست‌ها تلاش دارند تا نشان دهند که هویت خودی از طریق اعمال دیگران شکل می‌گیرد و به همین خاطر، در رویکرد پست‌مدرن بر نقش زبان در شکل‌گیری هویت تأکید می‌شود (عبداله خانی، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

بازنمایی و آنچه می‌توان «عرصه سیاست بازنمایی»<sup>۱۸</sup> نامید نیز مورد توجه پست مدرنیست‌ها در روابط بین‌الملل است. در جهانی که تعدادی از انسان‌ها روابط بین‌الملل را مستقیماً تجربه می‌کنند و اکثراً از طریق رسانه‌ها با آن ارتباط برقرار می‌نمایند، ساخته شدن معنا از طریق دستکاری کلمات و نشانه‌ها باید مدنظر قرار گیرد. بر همین اساس تلاش پست مدرنیست‌ها در بررسی نقش نمادها، متون و تصویرسازی‌ها می‌تواند در مبحث همکاری در رژیم‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

در رابطه با مسائل امنیتی، تمرکز اصلی پست مدرنیسم بر گفتمان‌های امنیتی است و مفاهیم کلیدی گفتمان‌های امنیتی از دید پست مدرنیسم عبارتند از قدرت و سلطه که در واقع نه به رابطه میان دولت‌ها بلکه به رابطه میان گفتمان‌ها بر می‌گردد. این رابطه زمانی نمود پیدا می‌کند که از طریق اظهارنظر و سخنرانی به زبان آورده شود. اگر تهدیدی که یک مقام دولتی از آن سخن به میان می‌آورد، توسط مخاطبان معتبر تلقی شود، در آن صورت، تهدید حالت عملی به خود می‌گیرد. در نتیجه اگر این تهدیدات به کرات مطرح شوند، احساس ترس و سلطه به وجود خواهد آمد. راه خروج از این معما به زعم پست‌مدرن‌ها، همان‌گونه که گفته شد خارج کردن موضوعات از حوزه زبان امنیتی و تبدیل آن‌ها به ابزارها و موضوعات عادی سیاست روزمره است (Berger, 1998: 143).

البته هیچ تضمینی وجود ندارد که طرف مقابل نیز به این دیدگاه پایبند باشد. یعنی اگر یکی از طرفین اختلاف، از دید امنیتی به مسائل نگاه نکند اما دیگری این دیدگاه را داشته باشد، این تازه اول معضلات امنیتی برای کشور خوشبین است. به عنوان مثال، گفتمان مربوط به معاهدات خلع سلاحی نشان می‌دهد که درک متفاوت کشورهای توسعه یافته نسبت به خلع سلاح با برخی کشورهای در حال توسعه، موجب شده که این کشورها در احقاق حقوق مسلم خود دچار مشکلات جدی شوند.

### نتیجه‌گیری

تلاش‌های نظری بسیاری برای توضیح منظم و قانونمند همکاری در روابط بین‌الملل صورت گرفته است. اما هیچ نظریه عمومی واحدی در زمینه همکاری بین‌المللی وجود ندارد که مورد پذیرش همه اندیشمندان و سیاست‌گذاران باشد. هر کسی به فراخور چارچوب نظری، جهان بینی، ارزش‌ها، گفتمان و تلقی و تصور متفاوتی که از واقعیت جامعه و روابط بین‌الملل دارد، به این موضوع نگریسته است. هر یک از این نظریه‌ها بر اساس اصول و مفروضه‌های خاص خود، که نشأت گرفته از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متفاوتی است، تصویر متمایزی از همکاری دولت‌ها در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات ترسیم می‌کند.

آن طور که بسیاری اذعان دارند امکانات مکتب لیبرالیسم و زیرشاخه‌های آن، برای همکاری بین‌المللی بیشتر است. این موضوع به دلیل نگاه خوشبینانه‌ای است که طرفداران این مکتب دارند. با این وجود، نمی‌توان نگاه لیبرالیسم را در بردارنده همه واقعیات روابط بین‌المللی دانست.

هیچ رهیافت واحدی نمی‌تواند پیچیدگی جهان سیاست را به طور کامل تبیین کند و راه‌حلی قطعی برای مسائل آن ارائه دهد و رقابت میان نظریه‌ها، به آشکار شدن نقاط قوت و ضعف آنها کمک می‌کند و محرکی برای اصلاح و تکامل آنها خواهد شد اما باید در انتخاب و ترکیب نظریه‌ها خلاقیت داشت و از طرد یکی و انتخاب دیگری اجتناب کرد. با همین هدف، به بررسی رویکردهای نظری غالب در قبال موضوع رژیم‌های بین‌المللی خلع

سلاح و کنترل تسلیحات پرداختیم و اشاره کردیم که نگاه رئالیسم برخلاف لیبرالیسم نسبت به همکاری بدبینانه است. از دید رئالیست‌ها، ترس از استعمار شدن، توان وابستگی متقابل را به برانگیختن همکاری و شکل‌گیری هویت جمعی محدود می‌کند و با افزایش وابستگی متقابل، بازیگران در مقابل یکدیگر آسیب‌پذیرتر می‌شوند و در نتیجه دلیل عینی تری برای احساس عدم امنیت دارند. به همین خاطر، آنها همکاری را آخرین گزینه ممکن و برای جلوگیری از مشکلات پرخطرتری چون رقابت‌های تسلیحاتی مجاز می‌دانند.

یادآور شدیم که سازه‌انگاران معتقدند هیچ امر بیرونی، به خودی خود وجود ندارد بلکه آنچه که هست توافقات بین‌الذهانی است و بر این اساس، حقیقت‌ها توسط انسان‌ها ساخته و فهم می‌شوند. به همین خاطر، ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای رژیم صهیونیستی آمریکا را نگران نمی‌کند اما یک بمب هسته‌ای کره شمالی این کشور را به وحشت می‌اندازد. بنابراین باید کشورها ذهنیت خود را نسبت به یکدیگر تغییر داده و به همکاری با هم روی آورند. البته متذکر شدیم در صورتی که یک کشور چنین دیدگاهی داشته باشد و کشور رقیبش مبتنی بر همان دیدگاه‌های رئالیستی عمل کند، کشور خوشبین دچار لطمات جدی در فرآیند همکاری خود خواهد شد.

همچنین اشاره شد که مارکسیست‌ها و نویسندگان وابستگی به طور مستقیم رژیم‌های بین‌المللی را مطالعه نمی‌کنند اما معتقدند که قدرت اقتصادی عامل کشور ابرقدرت است که رژیم‌ها را می‌سازد و در واقع رژیم‌ها به آلت دستی برای محور جهان که کشور ابرقدرت باشد، تبدیل می‌شوند. اضافه بر این، اشاره کردیم که سیل اصلی حملات پست مدرن‌ها واقع‌گرایی است. آنها به دنبال باطل کردن مفروضه‌های اصلی رئالیسمی هستند که داعیه نشان دادن واقعیت در عرصه بین‌المللی و شناخت آن از طریق ابزارهای علوم تجربی را دارد و البته گفته شد که پست مدرنیسم مکتبی است که به جای آنکه به دنبال ارائه نظریاتی جدید باشد، بیشتر مبتنی بر نفی مدرنیسم است.

## پی‌نوشت‌ها:

- 1- Disarmament
- 2- Arms Regulation
- 3- Arms Reduction
- 4- Realism
- 5- Hans Morgenthau
- 6- State-Centric
- 7- Unequal
- 8- Liberalism
- 9- Orthodox Marxist Theory
- 10- Neomarxist Dependency Theory
- 11- Contradiction
- 12- Kenneth Boulding
- 13- Savalbard Treaty
- 14- GATT
- 15- Constructivism
- 16- Agents
- 17- Porter
- 18- Politics of Representation

## فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- ام. گریکو، ژوزف (۱۳۸۵)، اقتدار‌گریزی و محدودیت‌های همکاری: نقدی واقع‌گرا از نوترین نهاد‌گرایی لیبرال؛ بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۲- بلوچی، حیدرعلی (۱۳۸۱)، رژیم‌های بین‌المللی کنترل سلاح‌های کشتار جمعی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱.
- ۳- دویچ، کارل و دیگران (۱۳۷۵)، نظریه‌های روابط بین‌الملل؛ وحید بزرگی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، جلد اول.
- ۴- ساعد، نادر (۱۳۸۳)، «فرایند خلع سلاح و کنترل تسلیحات در حقوق بین‌الملل منشور: از نظر تا عمل»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۵- شیهان، میشل (۱۳۷۸)، «کنترل تسلیحات و خلع سلاح»، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، جلد ۱، ص ۲۶۱.



- ۶- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، **نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی**، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، جلد اول.
- ۷- عسگر خانی، ابو محمد (۱۳۷۷)، «سیری در نظریه‌های بازدارندگی، خلع سلاح و کنترل تسلیحات هسته‌ای»، **مجله سیاست دفاعی**، شماره ۲.
- ۸- عسگر خانی، ابو محمد (۱۳۸۳)، **رژیم‌های بین‌المللی**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- ۹- فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۷۹)، **حقوق بین‌الملل معاهدات**، تهران: فرهنگ نشر نو.
- ۱۰- قاسمی، فرهاد (۱۳۷۹)، **جایگاه گفتمان امنیت در جدال‌های پارادایمی روابط بین‌الملل: واقع‌گرایی گفتمان امنیت ملی**، تهران: مؤسسه مطالعات سیاسی و فرهنگی اندیشه ناب.
- ۱۱- کلومبیس، تئودور و ولف، جیمز (۱۳۷۵)، **رویکردهای مختلف در مطالعه سیاست؛** وحید بزرگی، تهران: مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۱۲- لینکلتر، اندرو (۱۳۸۵)، **مارکسیسم؛ علیرضا طیب**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۳- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۴- میرزایی ینگجه، سعید (۱۳۷۳)، **تحول مفهوم حاکمیت دولتها در سازمان ملل متحد**، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۵- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل؛ حمیرا مشیرزاده**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۶- ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، **اقتدارگرایی چیزی است که دولتها خودشان می‌فهمند**، ویرایش «در اندرو لینکلتر»؛ ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

- 17- Berger, Thomas (1998), **Cultures of Antimilitarism: National Security in Germany and Japan**, Baltimore: John Hopkins University Press.
- 18- Booth, Ken (1975), **Disarmament and Arms Control**, in J. Bayliss et al, **Contemporary Strategy: Theories and Policies**, New York: Holmes & Meier.

- 19- Boulding, Kenneth(1963), **Conflict and Defense: A general theory**, New York: Harper and Row.
- 20- Carter, Kim S.(1998), **New Crimes against Peace? The Application of International Humanitarian Law Compliance and Enforcement Mechanisms to Arms Control and Disarmament Treaties**, in: Canadian Council on International Law and the Mark land Group, Treaty Compliance: Some Concerns and Remedies, London, Kluwer Law International.
- 21- Goldblat, Josef(1982), **Agreements for Arms Control: A Critical Survey**, Stockholm: International Peace Research Institute.
- 22- Heffrey, Elliot(1989), **the Arms Control, Disarmament, and Military Security**, Dictionary, Oxford, Clio Press Ltd.
- 23- Hellmann, Gunther, and Wolf, Reinhard (1993), Neorealism, Neoliberalism and the Future of NATO, **Security Studies**.
- 24- Jackson, Robert, and Sorensen, George(1996), **Introduction Relations**, oxford University Press.
- 25- Jones, M. Lynn.(1995), "Offense - Defense Theory and Its Critics", **Security Studies**, No 4. Vol. 4.
- 26- Kdd, Andrew(2000), **Trust, Reassurance, and Cooperation, International organization**.
- 27- Mathews R. and McCormack, T.(1999), **The Relationship between International Humanitarian Law and Arms Control**, in: H. Durham and T. Mc.
- 28- Mearsheimer, John J.(1994), "The False Promise of International Institutions", **International Security**, Vol. 19, No.3.
- 29- Risse-Kappen, Thomas(1995), **Bringing Transnational Relation Back in: Non-State Actors, Domestic Structures and International institutions**, New York: Cambridge University press.
- 30- Powell, Robert(1991), Absolute and Relative Gains in international Relation Theory, **American political Science Review**.
- 31- Russett, Bruce(1990), **Controlling the Sword**, Cambridge, NA: Harvard University Press.
- 32- Wendt, Alexander(1995), **Constructing International Politics, International Security**.